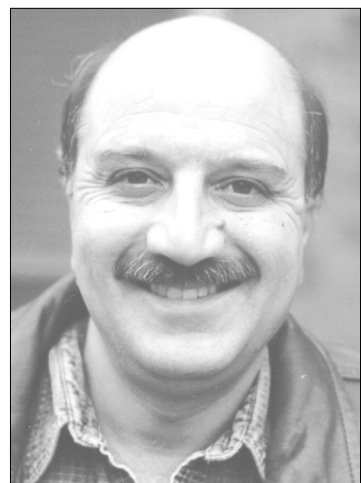


## خالی از شوخی



مسعود ناصری

## اتللو خردادیان!

نمایشنامه در یک پرده به اضافه یک پرده پشت پرده  
 \*صححه: «دادگاه ویژه مجتبع قضایی ارشاد» (حتی اسم آن هر متهم بی گناه یا با گناه رازهره ترک می کند!)  
 \*جلسه مقدماتی بازجویی از محمد خردادیان مربی و طراح رقص های محلی ایرانی و خارجی ساکن لوس آنجلس، تاریخ خروج از ایران موقع قل و قل آش شله قلمکار انقلاب ایران، تاریخ ورود به ایران یکی دو ماه پیش، تاریخ خروج از ایران نامعلوم!  
 رئیس دادگاه: (تق و تق و تق! چکشش را می کوبد) جلسه رسمی است.  
 منشی: (با صدای بلند) دادگاه رسمی است؛ همه خفه!  
 رئیس دادگاه: متهم کجاست؟

منشی دادگاه: (فریاد می زند) متهم بلند شود.  
 یک نفر که جلو نشسته بلند می شود.  
 رئیس دادگاه: اسم جنابعالی؟  
 متهم: محمد خردادیان.  
 رئیس دادگاه: (پچ پچ کنان به منشی) دوی خردادی است؟  
 منشی: نه حاج آقا، اسمش خردادیان است به دوم خرداد ربطی ندارد.  
 رئیس دادگاه: جرمش چیست؟  
 منشی: مدعی العموم اظهار کرده است: ترغیب و تشویق جوانان به فساد!  
 رئیس دادگاه: به به! از این محاکمه ها خیلی حال می کنم. متهم حرفی دارد که بزندی این که اتهام را قبول دارد؟  
 خردادیان: چه اتهامی؟ من کاری نکرده ام.  
 رئیس دادگاه: می گویند اهل فسادی! با دوی خردادی ها هم همکاری می کردی؟!  
 منشی: حاج آقا، دوی خردادی نیست. اصلا نمی داند خردادی یعنی چه؟ تاریخ را فقط فرنگی بلد است.  
 رئیس دادگاه: خواهر جان این قدر جوشی نشو. این که می گم دوی خردادی شاید یک جوری بهش یک وصله ای چسبانندیم. اگر مرد است برود ثابت کند که گناهکار نیست.  
 خردادیان: حاج آقا، من کاری نکرده ام. بعد از ۲۳ سال آمده ام خانواده ام را ببینم.  
 منشی: (پچ پچ کنان زیر گوش خردادیان) من اگر جای تو بودم این ۲۳ سال را نمی گفتم! حاج آقا به واژه «۲۳ سال» حساسیت دارد.  
 خردادیان: آره حاج آقا، بعد از ۲۲ سال و خرده ای آمده ام ایران خانواده ام را ببینم.  
 رئیس دادگاه: ۲۲ سال اخیر کجا بودی؟  
 خردادیان: لوس آنجلس.  
 رئیس دادگاه: شهر شیطان ها، مگر نه؟

(می خندد)

خردادیان: نه حاج آقا، لوس آنجلس یعنی فرشته ها، شهر فرشته ها.  
 رئیس دادگاه: معنی اش را می دانم، انگلیسی چند کلمه ای توی اکابر یاد گرفته ام.  
 خردادیان: البته شیطان هم زیاد داریم؛ از همه ملیت ها حتی ایرانی ولی حداقل حق انتخاب داری که فرشته هم باشی؛ اگر شیطان بودن صرف نکند!  
 رئیس دادگاه: فلسفه را بگذار کنار، اونجا چیکار می کردی؟ تحویل پیستزا؟ راننده تاکسی؟ ظرفشوری می کردی یا خدمتکار و گارسون بودی؟  
 خردادیان: نه این که از این کارها نکرده ام ولی کار اصلی من رقصندگی بوده. تعلیم رقص، درک موسیقی، تمرین و نرمش بدن، ابراز شادی با حرکت های موزون بدن. ویدیوی رقص های من خیلی فروش کرده. به من گفته اند توی ایران هم پُره! به هر حال حاج آقا کار شرافتمندانه کرده ام، نه دزدی کرده ام نه کیف کسی را قاپ زده ام.  
 رئیس دادگاه: چشم ما روشن! پس لوس آنجلس رقص بودی؟  
 خردادیان: نه رقصنده بودم.  
 رئیس دادگاه: رقص بودی، کتمان نکن! خردادیان: رقصنده!  
 رئیس دادگاه: (چکش را محکم می کوبد) ساکت شو! روی حرف من حرف نزن رقص!  
 خردادیان: (سرش را پایین می اندازد و زیر لبی نجوا می کند) رقصنده...  
 رئیس دادگاه: (رو به منشی) این که محاکمه لازم نداره، چرا توی فرودگاه دستگیرش نکردید؟  
 منشی دادگاه: (زیر گوش رئیس دادگاه

پچ پچ کنان) از بالا فکس آمده بود که بگذارید اول دلراهی را خرج کند بعد ترتیبش را بدهید.  
 رئیس دادگاه: آقای خردادی...  
 خردادیان: خردادیان، اسم من خردادیان است.  
 رئیس دادگاه: آقای خردادی! جرم شما خیلی سنگین است. پرونده شما غیر از اتهام اشاعه فساد حاکی از این است که شما همجنس باز هم هستید. من فکر می کنم شما باید از لوس آنجلس خبر بیاورید و باقالی بار کنید!  
 خردادیان: همجنس باز درست نیست باید بگویند همجنسگرا.  
 رئیس دادگاه: پس قبول داری که باز با باز می پرد کبوتر با کبوتر؟  
 خردادیان: نه حاج آقا، حرف توی دهن من نگذارید!  
 رئیس دادگاه: قربان دهن ت بروم! خودت گفتی!  
 خردادیان: به خدا قسم که من همجنس باز نیستم. از شما چه پنهان اکثر شاگرد های من توی لوس آنجلس دختر های خوشگل هستند. من زن ها را خیلی دوست دارم.  
 رئیس دادگاه: دروغ نگو. موقعی که آمدی توی دادگاه دیدم چطور برادر بسیجی را به چشم خریدار نگاه کردی!  
 خردادیان: به چشم خریدار؟! حاج آقا به خدا قسم چون همچین قیافه و ریش و لباسی را ۲۳ سال ندیده بودم، نگاهم از کنجکاوی بود و بس. تازه من عاشق زن ها هستم. از شما چه پنهان این منشی شما هم، به چشم خواهری البته، خوب چیز می است.  
 رئیس دادگاه: دروغ نگو. اگر او خواهری بگو... مرد و مردونه.  
 خردادیان: به خدا من صراط مستقیم

هستم. فارسی اش چه میشه؟  
 منشی: (در گوش خردادیان) من اگر جای تو بودم از این واژه استفاده نمی کردم. داری کارتو خراب تر می کنی!  
 خردادیان: فارسی ام بعد از ۲۳ سال نم کشیده، چکار کنم؟  
 منشی: باز که گفتی ۲۳ سال! زبونتو گاز بگیر. بگو ۲۲ سال و خرده ای...  
 رئیس دادگاه: اینجانوشته شده که آمدی ایران کلاس فساد باز کنی و تعلیم رقص به خواهران مطهر و مقدس مابدهی. آیا درست است؟  
 خردادیان: البته دیگر توی فکرش نیستم. یکی از رفقای لوس آنجلسی گفت که اینجا، یعنی اونجا، دست زیاد شده! بهم گفت بازار رقص توی ایران کولاک می کند. گفتم بیام یک شعبه بزنم یک خرده پول در بیاورم. چند تا فیلم عروسی از ایران دیده بودم، با این که دست رقصنده های ما را از پشت بسته بودند ولی در جمع خیلی بد می رقصیدند، قرهای آنگوشتی فیلمفاری داشتند. به هر حال تصمیم گرفتم بیایم و سیستم را عوض کنم!  
 رئیس دادگاه: به به! پس قصد براندازی داشتی؟!  
 خردادیان: (رو به منشی) براندازی یعنی چی؟ من فارسی ام خوب نیست...  
 رئیس دادگاه: ساکت! خودت گفتی که می خواستی سیستم را عوض کنی. این یعنی براندازی! اینجانوشته که رفته بودی تریلر کرایه کنی و بروی توی شهر های مختلف ایران و رقص های محلی را بالای تریلر اجرا کنی. درسته یا نه؟  
 خردادیان: آره؛ یکی از آرزوهای من بود. فکرش بعد از دیدن ویدیوی «ریوردانس» توی سرم افتاد!  
 رئیس دادگاه: «ریوردانس» جزو منافقین

است، مگر نه؟ اعتراف کن!

خردادیان: من نمی فهمم چی می گوئید! «ریوردانس» اسم یک ویدیوی شوی رقص است.

رئیس دادگاه: (رو به منشی) بنویسید... به جرم اشاعه فساد، تولید و پخش ویدیوهای غیر مجاز و مبتذل و پورنوگرافی، انتقاد از سیستم، نظر سوء به منشی مزدوج دادگاه، ارتباط با گروهک منافقین، فعالیت در براندازی، همکاری با گروه ضد انقلاب «ریوردانس» محکوم به زندان با قرار وثیقه ۲ میلیون تومان.

منشی دادگاه: چشم حاج آقا، نوشتم.

رئیس دادگاه: اضافه کنید جرم اصلی، رفاصی!

خردادیان: نه حاج آقا! رقصندگی.

رئیس دادگاه: رفاصی!

خردادیان: رقصندگی!

رئیس دادگاه: رفاصی...

پرده می افتد.

در پشت پرده منشی دادگاه به خردادیان که به او دستبند زده اند نزدیک می شود.

منشی: خیلی شانس آوردی، حاج آقا امروز خیلی سر حال بود!

خردادیان: جرم من خیلی گنده است، مگر نه؟

منشی: زیاد نگران نباش. عوضش مجانی با کله گنده های سیاسی توی زندان حال می کنی! حالا این ۲۰ میلیون را چطوروری جور می کنی؟

خردادیان: ۲۰ میلیون یعنی چند دلار؟

منشی: میشه حدود ۲۵ هزار دلار. من شوهر خواهرم توی کار خرید و فروش دلار ۸۰۰ تومان ۷۸۰ تومان برات جور کنم اهل معامله هستی یا نه؟

خردادیان: به هر حال فرقی نمی کند، من پولم را خرج کرده ام. پولی ندارم.

منشی: من یاد می دم که چطور پول در بیاری. برای شروع این ویدیوی رقص خودت را آورده ام که برام امضا کنی. فردا

شب برات وثیقه می گذارم که بیایی بیرون به شرط این که بیایی توی مهمانی کاملاً زنانه رفقای فمینیست من! بهت قول می دم اگر خوب برقصی دو سه میلیون تومان راحت می گذارند لای کش شورتت.

یک پرده گنده می افتد جلوی پرده آخر که قبلاً افتاده بود...

## تاریخ مبهم!

طبیعتاً زندگی همه ما بیشتر در دوندگی و کار طاقت فرسا برای در آوردن پول خلاصه شده است. البته من برای خودم یک شادی های جانبی برای فرار از این زندگی سگی در نظر گرفته ام. از جمله این که به توصیه دوستی عمل می کنم که گفته بود «یک دلار کمتر در بیار ولی جایش دو تا کتاب بخوان». یکی از این دو کتاب هفته اخیر «تاریخ بیداری ایران» بود. کتاب جالبی بود و برای خواندنش البته بیشتر از یک دلار کار اضافه از دست دادم ولی کلاً ارزشش را داشت. فقط یک چیز خیلی آزارم داد و آن موذی بودن و شیطننت نویسنده کتاب بود. من با هیجان کتاب را تا آخرش خواندم و بی صبرانه منتظر بودم که نویسنده کتاب «تاریخ» بیداری ایرانیان را حتی اگر شده به سال مثلاً ۲۰۰۵ یا ۲۰۱۰ یا حتی ۲۰۵۰ اعلام کند ولی اصلاً خبری از افشای این تاریخ نبود! ای نویسنده پدر سوخته هفته آینده به عنوان دهن کجی به نصیحت دو ستم قرار است دو دلار بیشتر در بیاورم و یک کتاب کمتر بخوانم!

## حسادت ایرانیان!

در خبرهای اینترنت آمده بود که کمیته روابط عمومی دولت فلسطین برای جمع آوری پول (احتمالاً برای خرید بمب های کمربندی و هزینه تدفین شهیدان) و تقویت روحیه میهن پرستی، به جای واردات چیپس های ساخت مصر و

اردن و دویی، چیپس هایی با عکس یاسر عرفات به نام «ابو عمار» به بازار عرضه کرده است. گویا فروش این بسته های چیپس سرسام آور بوده است. شایع شده است که دولت ایران که معمولاً با فلسطین حال می کند و حال می دهد نسبت به این حرکت ناسیونالیستی



بسیار حسادت کرده است و از ترس این که محبوبیت یاسر عرفات رهبری مسلمانان سایر نقاط دنیا را تحت الشعاع قرار دهد به فکر این افتاده که بسته های مشابه ای محتوای «چس فیل» به بازار روانه کند! بر سر این که عکس چه کسی روی بسته باشد هنوز وزارت امور خارجه تصمیم نگرفته است!

## تو نیکی می کن و در پاریس انداز...

در اخبار آمده بود که دلارهای به دست آمده از حراج اموال مرحوم ثریا اسفندیاری همسر سابق شاه ایران که در پاریس انجام گرفته بود بر طبق وصیتنامه ایشان کلاً به کودکان عقب افتاده و سگ های ولگرد محله های پاریس واگذار شده است. ملاهای ایران با عصبانیت کامل یک نامه بلند بالا به وکیل ثریا خانم نوشتند که این پول از ملت ایران دزدیده شده و تازه چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است! و اضافه کردند که چرا پول حراج را به گداهای مشهد و قم و میدان ولی عصر تهران نداده اید؟

وکیل فرانسوی ثریا خانوم که فارسی زیاد حالیش نیست و ضرب المثل های عربی اسلامی را درست نمی فهمد در یک نامه کوتاه جواب داد: «اولاً که صحبت از کدام دزدی می کنید؟ وقتی ثریا ملکه ایران بود مملکت شما حتی پول روضه آخوندها را به زور در می آورد! کدام پول را می توانست بدزدد؟ ثانیاً ایشان در وصیتنامه اش صریحاً تاکید کرده بود پول مرا حتی اگر شده به سگ های پاریس هم بدهید اشکالی نداره، سگ خور... فقط نگذارید «ملاخور» شود!»

## نکته:

رضاعلیجانی سردبیر ماهنامه توقیف شده «ایران فردا» در جلسه خصوصی پاسخ و پرسش؟! به خبرنگاران گفت که به نظر او باید به جای کلمه «اصلاحات» از واژه «دمکراتیزاسیون» استفاده شود.

پادش به خیر، یک شب پدر زن و مادر زنم را به یک رستوران عالی ایتالیایی در آتلانتا بردم و بعد از حدود یک ساعت چک و چانه و ترجمه منوی رستوران برای پدر زنم غذای معروف ایتالیایی «Eggplant Parmesan» سفارش دادم (یادم نیست که مادر زنم چه سفارش داد). بعد از این که نصف غذای پدر زن، با به به و چه چه ایشان از طعم غذا میل شده بود، به بحث های سیاسی روز رسیدیم. ایشان با دستمال کاغذی دهانش را پاک کرد و گفت: «غذای بدی نیست همون مثل میرزا قاسمی خودمان است ولی یک خرده بی سلیقه در ست کرده اند!»

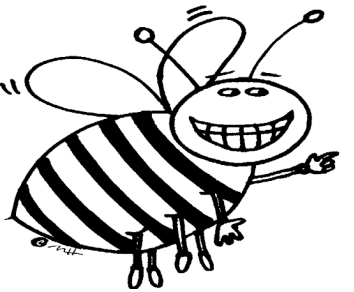
## توسعه! توسعه!

بحث روز ایران در این هفته اینست که آیا ایجاد شعبه های دفتر نظارت شورای

نگهبان در شهرستان ها قانونی است یا نه؟ از لحاظ حقوقی و از نظر اقتصادی شکی در این مورد نیست که اگر کسب و کاری رونق دارد باید آن را توسعه داد و اگر این ها کارشان گرفته است هزار شعبه که سهل است یک میلیون شعبه هم مانع شرعی ندارد! بر منکرش لعنت!

## زنبورهای شهید!

دانشمندان آمریکایی با مدیریت و بودجه سازمان دفاع و نیروی هوایی آمریکا موفق به تربیت و تعلیم زنبورهایی شده اند که قادرند مین های نهفته در خاک افغانستان را (که تنها ثروت ملی آن ها به حساب می رود) شناسایی و ردیابی نمایند. این خبر که ابتدا مسخره به نظر می آمد بعد از این که معلوم شد جدی است با اعتراض انجمن های مختلف حمایت از حیوانات دنیا روبرو شد. گویا حتی بعضی از کارخانه های عسل سازی از دولت آمریکا به دادگاه لاهه شکایت کرده و پنتاگون را به



دادگاه فراخوانده اند. بر اساس خبر یک خبرنگاری غیر موثق، پنتاگون رضایت داده است که کلیه زنبوران را نامگذاری کرده و در صورت انفجار مین ها، به صورت تصادفی یا اشتباهی، نام زنبور شهید را در لیست همه شهیدان خاور میانه (شامل شهدای انفجارهای انتحاری فلسطینی ها) قرار داده و شاکیان را خوشحال نماید!